

اصلاحات ارضی؛ بررسی اوضاع کشاورزی در دوره پهلوی دوم

رضا سرلک

این نوشته پژوهشی است مستند درباره نتیجه اصلاحات ارضی (نخستین لایحه از لوایح دوازده گانه انقلاب سفید) و ملی شدن جنگلها و آبها که تاکنون مکتوم مانده است. شاه طرح اصلاحات ارضی را با چند هدف به اجرا گذاشت و چنین می اندیشید که با اجرای این طرح، آمریکا که خود را طرفدار حقوق بشر می داند راضی می شود، بر قدرت همسایه (اتحاد جماهیر شوروی) که خود را حامی کارگر می داند خوشنود می گردد، گروه های چپ داخلی که از کارگران و کشاورزان پشتیبانی می کنند و همچنین بیشتر جمعیت ایران که کشاورزند، خشنود می شوند، بر انداختن ملوک الطوائفی که آرزوی ناتمام پدرش بود تحقق می یابد و او و فرزندان او برای ابد سلطنت خواهند کرد؛ در حالی که با ارتش مدرن و منظم و مقتدری که در اختیارش بود، هیچ ایل یا عشیره ای جرأت مخالفت با دولت و گردنکشی نداشت و در واقع، بر انداختن ملوک الطوائفی بهانه ای بیش نبود.

محمدرضا شاه در کتاب «انقلاب سفید» نوشته است: «رادمردی (پدر خود را می گوید) قد علم کرد تا دست بیگانه را از مملکت کوتاه کند و ملوک الطوائفی را براندازد و در مملکت امنیت برقرار سازد اما جنگ جهانی دوم پیش آمد و همه برنامه ها ناتمام ماند و اینک ادامه آن برنامه به عهده من است تا کاری کنم که مردم روستاها که اکثریت جمعیت ایران را تشکیل می دهند، از تنگدستی رهائی یابند... اکثر شبها را بیدار می ماندم تا نقشه انقلاب سفید را طرح کردم.»

او می افزاید: «بار اول که طرح اصلاحات ارضی را به مجلس فرستادم فتوایهای مجلس طوری آن را به تصویب رساندند که تماماً به نفع مالک بود و من آنرا نپذیرفتم و اینک آن را به رفراندم یا همه پرسی می گذارم.» بنابراین، شاه اصلاحات ارضی را که نخستین اصل از اصول ششگانه انقلاب سفید بود، بی آنکه از جنبه های گوناگون کارشناسی شود، به همه پرسی گذاشت و به تصویب رساند؛ آنگاه سخت از آن حمایت

کرد و به مخالفت روحانیان و مالکان توجه نکرد و ادامه کار را به حسن ارسنجانی که در اردیبهشت ۱۳۴۰ وزیر کشاورزی شده بود، سپرد. ارسنجانی که خود را طرفدار تهیدستان می دانست، بی درنگ دست به کار شد و عباس سالور را به ریاست سازمان اصلاحات ارضی گماشت و سالور نیز رؤسای کشاورزی استانها را فراخواند تا عملکرد قانون اصلاحات ارضی را به آنان پیاموزد. شاه روز ششم بهمن ۱۳۴۰ را «روز رفراندم» اعلام کرد. همزمان با این کار، آیت الله خمینی (ره) با صدور اعلامیه ای، به این سبب که این لایحه باید در مجلس بررسی شود و چون مجلس تعطیل است، تصویب آن خلاف قانون اساسی و آیین اسلامی است، رفراندم را تحریم کردند. با این حال، روند اجرای برنامه های اصلاحات ارضی، بی توجه به مخالفتها ادامه یافت. مالکان هم که حمایت مؤثری از جایی نمی دیدند، شگفت زده به سرنوشت خود می اندیشیدند زیرا می دیدند کشاورزانی که همه دارایی شان را رایگان تصرف کرده اند، آنان را به روستا راه نمی دهند و سخت مورد اهانت و بی حرمتی قرار می گیرند.

مواد مهم اصلاحات ارضی به این شرح بود:

۱- هر مالک می تواند ملکی را که مکانیزه است، کشاورز روی آن کار نمی کند و در دست خود اوست (حداً کمتر یک روستای شش دانگ)، در اختیار داشته باشد. ۲- مزارع مشمول اصلاحات ارضی نمی شود. ۳- زمین های کشاورزی در حومه شهرها مشمول اصلاحات ارضی نمی شود. آنها و مراتع نیز ملی اعلام می شود. جز سه مورد بالا، همه املاکی که کشاورز روی آن کار می کند، متعلق به اوست و باید بهای آن را به اقساط دوازده ساله (سالی یک قسط) به مالک بپردازد. بهای هر ملک هم به اندازه مختصر مالیاتی تعیین شد که مالک به سبب خشکسالی یا آفت زدگی و... به دولت می پرداخت و مقدار آن در سال کمتر از یکصد تومان بود. بیشتر مالکان از دریافت این پول اندک

خودداری کردند و سندها را هم امضا نکردند؛ از این رو معامله يك جانبه انجام گرفت و به اعتراض روحانیان به رهبری آیت‌الله خمینی (ره) اعتنا نشد و ایشان را به زندان بردند.

اصلاحات ارضی انجام شد و در دو سال نخست نتیجه مطلوب داشت. کشاورز که خود را مالک بخشی از روستا می‌دانست، با تلاش بسیار و امید به آینده درخشان، به کار خود ادامه داد. وضع کشاورز بابت يك پنجم و يك سوم بهره مالکانه که از آن پس به مالک نداد و نصیب خودش شد اندکی بهتر شد، اما مالکان یکسره از هستی ساقط شدند. شاه نیز با رسیدن به هدفهایش، یعنی راضی کردن ابرقدرتها و برانداختن ملوک الطوائفی (که وجود نداشت) خرسند بود؛ از این رو، لوایح دیگری به لوایح ششگانه‌اش افزود. لرسنجانى پس از ۲۲ ماه وزارت، که دوره طلایی اصلاحات ارضی بود، کنار رفت و سپهبد ریاحی در اسفند ۱۳۴۱ وزیر کشاورزی شد. در زمان وزارت او، روند اصلاحات ارضی تغییر کرد و برنامه‌های گسترده‌ای زیر پوشش شرکت‌های تعاونی و زراعی به ظاهر برای کمک به روستاییان و کشاورزان به اجرا درآمد که سبب شکست اصلاحات ارضی و نابودی کشاورزی و دامداری ایران شد و در مدت کوتاهی ایران را به بازار بزرگ گوشت یخ زده، لبنیات، روغن نباتی، پنیر، برنج، گندم و خواربار اروپا و آمریکا تبدیل کرد. معلوم نشد طرح شرکت‌های زراعی توسط چه کسی و چگونه پی‌ریزی شد و چگونه توسط سپهبد ریاحی به اجرا درآمد که روستاها را خالی از سکنه کرد.

آنچه در پی می‌آید، مشاهدات نگارنده از نزدیک است در مورد کارهایی که دستور آنها توسط کدخدا و يك مأمور به کشاورزان منطقه پاچه لك بختیاری داده می‌شد و انجام می‌گرفت (بی‌گمان اسناد در وزارت کشاورزی یا اداره اصلاحات ارضی موجود است). پس از آنکه کشاورزان املاك مالکان را غصب کردند، دومین

گام در اجرای برنامه اصلاحات ارضی تشکیل شرکت‌های زراعی بود. هر سه تا چهار روستا زیر پوشش يك شرکت زراعی رفتند؛ شرکتی که اختیار مطلق کارها را داشت. مضمون نخستین بخشنامه‌ای که شرکت زراعی صادر کرد این بود که چون شرکت از ابزارهای مکانیکی استفاده می‌کند، به نیروی انسانی غیرمتخصص نیاز ندارد و برای کشت هر جفت ملك، يك نفر کافی است که به او روزی ده تومان دستمزد داده می‌شود. این دستور سبب شد که نیروی کار کشاورزی بیکار بماند و نظاره‌گر اوضاع شود. در پایان سال، کشاورزان برای دریافت سهمیه خود به شرکت زراعی مراجعه کردند؛ اما سهمی به آنان داده نشد و گفتند اقساط وسائل خریداری شده را می‌پردازند و اگر چیزی بماند، میان کشاورزان نسبت ملك تقسیم می‌شود. بسیاری از کشاورزان که بیکار مانده بودند، به شهرها روی آوردند، برخی در کارخانه‌ها و کارگاهها، کاری گرفتند و برخی دیگر به شغل‌های کاذب پرداختند. شرکت زراعی که بی‌سروصدا و به آرامی کشاورزان را آواره کرده بود، زمین‌های مسطح را که آب فراوان داشتند، به زیر کشت برد، به زمین‌های کم آب بذر نیفکند و دیم‌زارها را با این بهانه که تراکتور در شیب کوه واژگون می‌شود، شخم نزد. قنات‌هایی هم که مالک هر سال آنها را لایروبی می‌کرد، لایروبی نشد؛ از این رو، بیشتر آنها ریزش کرد و دهانه قنات بسته شد. در نتیجه، روستاهایی که با آب قنات آبیاری می‌شد، کشت نشده ماند و محصول غله به حدود يك پنجم کاهش یافت و چون این کاهش مدعی نداشت که اعتراض کند، صدایی برخاست. روزنامه‌ها هم چیزی نوشتند، زیرا در جریان امر اصلاحات ارضی نبودند یا اگر انتقادی می‌شد، کسی مسئول نبود، چون این کار به همه‌پرسی گذاشته بودند. گذشته از آن، طراح اصلی شاه بود و کسی جرأت نداشت طرح او را زیر سؤال ببرد یا بگوید که برنامه شکست خورده است. به این ترتیب نیروی کار کشاورزی از هم پاشیده و پس

● شاه اصلاحات ارضی را که نخستین اصل از اصول ششگانه انقلاب سفید بود، بی‌آنکه از جنبه‌های گوناگون کارشناسی شود، به همه‌پرسی گذاشت و به تصویب رساند؛ آنگاه سخت از آن حمایت کرد و به مخالفت روحانیان و مالکان توجه نکرد.

ملی شدن جنگلها، دامهای ایران نه تنها نتوانستند از مراتع استفاده کنند، بلکه از چریدن آنها در صحراهای خشک معمولی هم جلوگیری کردند و به این ترتیب، دامها و منابع تولید لبنیات ایران نابود شد.

در آن دوران روستاها را هر سال سمپاشی می کردند و پشه ها و حشرات موزی مانند كك و دیگر انگلها را از بین می بردند؛ هیچ حیوانی هم آسیب نمی دید؛ اما شاید سومین سال پس از اصلاحات ارضی بود که به شیوه همه ساله روستاها را سمپاشی کردند، اما به گونه ای که همه حشرات از میان رفتند و مرغ و خروسهایی هم که آنها را خورده بودند، مردند؛ حتی گربه ها و سگ هایی نیز که لاشه مرغها را خورده بودند، تلف شدند. از این رو، چون در ایران مرغداریهای بزرگ امروزی وجود نداشت، منابع تولید مرغ و تخم مرغ نیز رفته رفته ریشه کن شد.

در منطقه خاصی از لرستان گیاهی به نام کما با برگهای پهن و درشت به اندازه گوش الاغ به فراوانی می روید و مقوی ترین گیاه برای حیوانات یا بلند است. تازه آن را اسب و استر و الاغ و گاو می خورند و خشک شده سبز آن را فقط اسب و استر و الاغ. هنگامی که این گیاه می روید، در اواخر بهار و در روزهای معینی به نام «کماگون» اهالی منطقه با حیوانات بارکش به محل رویش این گیاه می رفتند و در مدت چند روز، هر چه می توانستند از این گیاه می چیدند و خرمن می کردند تا پس از خشک شدن، آنرا بکوبند و برای خوراک زمستانی حیوانات، انبار کنند. منطقه رویش این گیاه را نیز جزء مراتع اعلام کردند و چیدن آن ممنوع شد. یعنی، گیاه در صحرا ماند و خشک شد و به زمین ریخت، اما کسی حق چیدن آن را نداشت. از این رو، به دامهایی که از این گیاه تغذیه می کردند، لطمه شدید وارد آمد و کشاورزان که دیدند اصلاحات ارضی همه درها را به رویشان بسته است و حق هیچ کاری در صحرا ندارند و تمام دامهای شیرده

از آن نوبت به دامداری رسید. در ایران، بویژه در آن دوران، یعنی چهل سال پیش گاوداری های بزرگ وجود نداشت و لبنیات بیشتر به شیر گوسفند وابسته بود. با صدور دومین بخشنامه، از چرای بز در صحرا به این علت که ریشه گیاه را درمی آورد، پیشگیری شد و اعلام کردند اگر بز به صحرا برود، نباید به روستا بازگردد. روستاییان که همیشه بزها را به صحرا می بردند، نمی توانستند آنها را در آغل نگاه دارند و علوفه بخرند؛ از این رو ناچار شدند همه بزها را که دو سه برابر میش ها شیر می دادند، به قصابها بفروشدند و بدین سان نیمی از گوشت و لبنیات تولیدی کشور از دست رفت. پس از آن شرکت زراعی در بخشنامه سوم دستور داد روستاییان حق ندارند گوسفند نگه دارند، مگر سه رأس میش برای استفاده از شیر آنها که البته نباید به صحرا بروند و شرکت زراعی خودش دامداری می کند.

روستاییان گوسفندان خود را هم فروختند. بنابراین همه دامهای هر روستا که شمار آنها به چند هزار رأس می رسید، فروخته شد و شرکت زراعی هم دامداری نکرد. پس از آن نوبت به دامداریهای کلان رسید. بخشنامه ای با استناد به ملی شدن جنگلها صادر شد مبنی بر اینکه گله دارها حق ندارند دامهایشان را در مراتع بچرانند، چون گوسفندان سرشاخه درختچه ها را می خورند و جنگلها رفته رفته از میان می رود. دامدارانی که گله های بزرگ داشتند، دریافتند که اگر از مراتع استفاده نکنند، در یک هفته همه گوسفندان خود را از دست خواهند داد؛ از این رو، بی درنگ آنها را به شهر بردند و به بهای ارزان فروختند. محمدرضا شاه که شاید از چگونگی این برنامه ها خبر نداشته، در کتاب انقلاب سفید نوشته است: با ملی شدن جنگلها و مراتع دست مالکان از مراتع کوتاه شد و دامداران بدون اینکه حق علف چر به کسی بپردازند، به رایگان از مراتع استفاده می کنند! اما واقعیت چیز دیگری بود: به استناد همان قانون

● برنامه های اصلاحات ارضی، بی توجه به مخالفت ها ادامه یافت. مالکان هم که حمایت مؤثری از جایی نمی دیدند، شگفت زده به سرنوشت خود می اندیشیدند زیرا می دیدند کشاورزانی که همه دارایی شان را رایگان تصرف کرده اند، آنان را به روستا راه نمی دهند و سخت مورد اهانت و بی حرمتی قرار می گیرند.

خود را از دست داده‌اند، گاوهای کاری و حیوانات بارکش خود را نیز فروختند و به شهرها روی آوردند.

با بررسی دقیق چگونگی اجرای لایحه اصلاحات ارضی و لایحه ملی شدن جنگلها، این واقعیتها آشکار می‌شود:

۱- عمده مالکانی که سرمایه‌دار بودند و هر يك چند روستا داشتند و سرمایه‌های خوبی اندوخته بودند، صدمه ندیدند؛ زیرا بیشتر در شهرهای بزرگ زندگی می‌کردند و با اندوخته‌هایشان به کارهای دیگر پرداختند.

۲- تقسیم اراضی شامل مالکانی که در حومه شهرها زمین و باغ داشتند، نشد؛ از این رو آنها با بزرگ شدن شهرها و هجوم مهاجران به حومه شهرها زمین‌های خود را به بهای گزاف فروختند و ثروتهای کلان اندوختند.

۳- بیشتر مالکان خرده مالک بودند؛ یعنی کسانی که همه دارایی‌شان يك جفت، يك لنگ، چند شعیر یا یکی دو قطعه زمین بود. آنها خانواده‌هایی بودند که به سبب کهولت، نداشتن نیروی انسانی یا نداشتن گاوکاری و توان کشاورزی از عهده کشت اندک زمین خود بر نمی‌آمدند؛ برخی نیز بیوه زنان بی سرپرستی بودند که چند شعیر ملک مهریه خود را به دست کشاورزی سپرده بودند که در کنار ملک خود آن را نیز بکار و بهره مالکانه اندکی به اندازه يك سوم محصول زمین آبی یا يك پنجم دیمزار به آنها بدهد. این گونه مالکان همین اندک درآمد خود را نیز از دست دادند و کسی نگفت کدام قانون اجازه می‌دهد که صداق و مهریه زنی را که هیچ درآمد دیگری ندارد، به زور از او بگیرند و به دیگری بدهند؟ با کدام منطق و قانونی تمام درآمد خانواده‌ای را که کفاف هزینه زندگی‌اش را هم نمی‌دهد، می‌توان گرفت و به خانواده دیگری داد که وضع بهتری دارد تا یکی یکسره با فقر روبه‌رو شود و دیگری لقمه‌ای بیشتر بیابد؟ آیا به آن تهیدستان حقوق بیکاری داده می‌شود؟ آیا مرکزی وجود داشت که هزینه ابتدایی زندگی

روزمه آنها را تأمین کند؟ چرا و چگونه این قشر از جامعه یکسره نادیده گرفته شد؟ به همان گونه که برای عمده مالکان که نیازمند هم نبودند يك روستای شش‌دانگ در نظر گرفتند، می‌توانستند ماده چهارمی هم در لایحه اصلاحات ارضی بگنجانند تا خرده مالکان تنگدست هم لقمه نانی داشته باشند. قانون اصلاحات ارضی که شتابزده و بررسی نشده به اجرا درآمد، فرقی میان عمده مالک ثروتمند و خرده مالک تهیدست قایل نشد و حتی زمین کسانی را که فقط يك یا دو قطعه داشتند گرفتند و این خرده مالکان که شمارشان بسیار بود، از هستی ساقط شدند؛ چون از آن پس نه مالک بودند، نه زارع؛ نه اندوخته‌ای داشتند، نه توان کار. آنها فدای يك برنامه جاه‌طلبانه و کارشناسی نشده شاه شدند. در برابر این خودسری‌ها، خودمحموری‌ها و زورگویی‌ها، فقط امام خمینی (ره) زبان به اعتراض گشودند و گفتند این کار به بررسی بیشتر نیاز دارد و باید نمایندگان مجلس به دقت آن را بررسی و تصویب کنند؛ اما در آن زمان کسی نفهمید آن اعتراض تا چه اندازه اهمیت دارد.

۴- مالکانی که مختصر ملکی را از قبل مکایزه کرده بودند یا مزرعه مستقلی داشتند که مشمول اصلاحات ارضی نمی‌شد و به آن دل خوش بودند، مورد اهانت روستاییان قرار گرفتند و آنقدر به آنها بی‌حرمتی و توهین روا داشتند (و حتی تهدید به مرگ شدند) که دیگر به روستا نرفتند و ملکشان را به کمترین بها فروختند یا یکسره از آن دست کشیدند.

۵- يك یا دو سال از مالکیت کشاورزی نمی‌گذشت که شرکت‌های زراعی اختیار همه املاک و روستاها را در دست گرفتند. کشاورزان فکر می‌کردند که شرکت زراعی به هنگام برداشت محصول سهم آنها را می‌دهد؛ اما همه درآمد شرکت که بسیار اندک بود، صرف خرید قسطی ابزارها و ماشینهای کشاورزی شد و به کشاورزان وعده سرخرمن دادند. کشاورزان که در خواب دیده بودند، صاحب زمین شده‌اند،

● قانون اصلاحات ارضی که شتابزده و بررسی نشده به اجرا درآمد، فرقی میان عمده مالک ثروتمند و خرده مالک تهیدست قایل نشد. حتی زمین کسانی را که فقط يك یا دو قطعه داشتند گرفتند و این خرده مالکان که شمارشان بسیار بود، از هستی ساقط شدند؛ چون از آن پس نه مالک بودند، نه زارع؛ نه اندوخته‌ای داشتند، نه توان کار.

این رو، دولت اعلام کرد که اگر ملکی کشت نشود، دولت آن را تصاحب خواهد کرد. کشاورزان نیز بار دیگر ملك خود را تصاحب کردند، اما شهر را نیز رها نکردند. آنان به روستا دلبستگی و وابستگی نداشتند، زیرا آنچه به روستا وابسته‌شان می‌کرد، احشام بود که همه از دست رفته بود؛ نه گاوکاری، نه گوسفندی، نه پرند و چرنده‌ای و نه خانه و کاشانه‌ای. بنابراین در شهر ماندند و از دوردستی هم به روستا داشتند. در خشکسالی‌ها به زمین‌های بی‌آب تخم تنکی می‌افکندند تا بازرسان دولت (که دیگر وجود ندارند) ببینند زمین‌ها کشت شده است و هنگامی که سبز می‌شد، محصول آن را برای چرا، به دامداران می‌فروختند. بدین ترتیب، کمابیش هشتاد درصد آنها دو زیست شده‌اند؛ هم در شهر بنه و زندگی دارند و هم در روستا. این اواخر وسایل فنی کشاورزی را به کار می‌گیرند و آنها که ندارند نیز اجاره می‌کنند یا به صورت کارمزدی از تراکتور و کمباین استفاده می‌کنند. وضع کشاورزی در سالهایی که بارندگی خوب باشد، رونق می‌یابد، اما چون در روستا زندگی نمی‌کنند و دامداری به نیروی انسانی و رسیدگی بسیار نیاز دارد، به آن کمتر توجه می‌شود. بدین سبب روستاها به صورت نیمه مخروبه درآمده و گروه اندکی با بی‌ظمی تمام در آنها زندگی می‌کنند. روستاهایی که کوچه‌های تنگ و پیچ‌دریچ‌شان بوی زندگی می‌داد و زمین‌های پیرامونشان محل گرد آمدن گله‌ها و دامها در بامدادان بود، امروز جایگاه قراضه‌های تکنولوژی شده است؛ لاستیک‌های کهنه، ابزارهای نیمه سالم و شکسته شده صنعتی و... که هر چیز بوی نابودی خود را می‌دهد و چشم را می‌آزارد. باغها خشک شده و درختها را بریده‌اند؛ خانه‌ها یا یکسره ویران است یا نیمه ویران؛ گاه نیز خانه تازه و بی‌هویتی در کنار ویرانه‌ها ساخته‌اند که به آنها دهن کجی می‌کند. در واقع، بافت قدیمی و منظم جامعه روستایی از هم پاشیده شده است. شاه سزای کارهای خود را

دانستند که نه تنها زمینی در اختیار ندارند بلکه همه هستی خود را که دامهایشان بود و حتی گاوهای کاری را از دست داده‌اند. تازه فهمیدند که نتیجه کار، بهبود وضع آنها نبوده، بلکه از هم پاشیدن بافت منسجم روستاها و اوضاع کشاورزی ایران بوده است.

۶- عمده مالک، خرده مالک و کشاورز که هر سه ریشه خود را در روستا از دست داده بودند، به شهرها روی آوردند و کشاورزان از رفتار خود با مالکان آشکارا ابراز پشیمانی کردند. روستاها خالی از سکنه شد و همه محصولات کشاورزی و دامی از میان رفت؛ قنات‌ها لایروبی نشد، زیرا همیشه آنها را به هزینه مالک لایروبی می‌کردند؛ از این رو، بر اثر ریزش، خشک یا نیمه خشک شدند. آب برخی قنات‌ها که مجرای خروجی آنها ریزش کرده بود، تا دهانه چاه بالا آمده و منظره اسف‌انگیزی پدید آورده بود. وقتی این برنامه ویرانگر با موفقیت به پایان رسید، شرکت‌های زراعی را که نه دامداری کرده بودند، نه کشاورزی، برچیدند و کسی نفهمید سرچشمه این همه ویرانگری کجا بود و چه کسی در پشت پرده این برنامه‌ها را به اجرا گذاشت و از آنها حمایت کرد؟

۷- نتیجه این دگرگونی‌ها وارد کردن همه گونه محصولات دامی و کشاورزی نامرغوب، مانند گوشت‌های بیخ زده و پوسیده، روغن نباتی، پنیر، کره، گندم، برنج نامرغوب پاکستان و حتی نخود و لوبیا و عدس بود. با از هم پاشیدن نظم روستا و رعایت نشدن عرف و قوانین روستایی، کشاورز تولیدکننده به مصرف کننده تبدیل شد و پس از چند سال خیانت حساب شده شرکت‌های زراعی، تنها اثری که از این شرکت‌ها ماند ویرانه‌های روستاها بود. برخی از دولتمردان که متوجه شدند دروازه‌های تمدن بزرگ بسته مانده، روستاییان و کشاورزان را تشویق کردند که به روستاها برگردند، اما چون از هر خانواده يك یا دو نفر در شهر مانده و از مختصر رفاه نسبی شهر بهره‌مند شده بودند، به روستا برنگشتند. از

● روستاهایی که کوچه‌های تنگ و پیچ‌دریچ‌شان بوی زندگی می‌داد و زمین‌های پیرامونشان محل گرد آمدن گله‌ها و دامها در بامدادان بود، امروز جایگاه قراضه‌های تکنولوژی شده است؛ لاستیک‌های کهنه، ابزارهای نیمه سالم و شکسته شده صنعتی و... که هر چیز بوی نابودی خود را می‌دهد و چشم را می‌آزارد. باغها خشک شده و درختها را بریده‌اند؛ خانه‌ها یا یکسره ویران است یا نیمه ویران؛ گاه نیز خانه تازه و بی‌هویتی در کنار ویرانه‌ها ساخته‌اند که به آنها دهن کجی می‌کند. در واقع، بافت قدیمی و منظم جامعه روستایی از هم پاشیده شده است.

● باز هم پاشیدن نظم روستا
 و رعایت نشدن عرف و
 قوانین روستایی، کشاورز
 تولید کننده به مصرف کننده
 تبدیل شد و پس از چند سال
 خیانت حساب شده
 شرکت های زراعی، تنها
 اثری که از این شرکت ها ماند
 ویرانه های روستاها بود.

مانده اند، دست به هر کار می زنند تا در آمدی داشته باشند. اگر دولت به فکر بهبود وضع کشاورزان بود، باید به جای کشاندن روستایی به شهر، امکانات شهری را به روستا می برد. این امکانات که اشتغال زایی هم دارد، از این قرار است: ۱- راه، ۲- آموزش و پرورش، ۳- بهداشت و درمان، ۴- گاز یا نفت، ۵- لوله کشی برای آب ۶- پست و مخابرات. حالا هم دیر نشده است. اگر روستاها از این امکانات برخوردار شوند، شهریان نیز در روستاها ساکن خواهند شد؛ جوان روستایی هم می تواند از زمین در آمدی داشته باشد یا تولید کننده شود؛ بویژه اکنون که کشاورزی مکانیزه است و بافت کسارهای کشاورزی یکسره متفاوت و آسانتر شده است.

منابع:

۱. مصاحبه و تحقیق میدانی و حضور در محل
۲. پهلوی، محمدرضا، انقلاب سفید، تهران، کتابخانه سلطنتی، ۱۳۴۵.
۳. عاقلی، باقر، روز شمار تاریخ ایران، ۱۳۷۶، جلد دوم، صص ۲۰۰-۱۲۱ از ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۵ ش.

دید و ایران نیز نزدیک به سی سال به بازار بزرگی برای تولیدات کشاورزی و دامی اروپا تبدیل شد. اکنون چند سال است که کشاورزان به سبب بارندگی های بهنگام و نیز سدهایی که بسته اند رو به رونق نهاده و کشور از نظر تولید گندم به خود کفایی رسیده است. دامداری هم اندک اندک پس از چهل سال به مرز خود کفایی می رسد، اما نه به آن حد که زمانی از هر روستا چند هزار گوسفند به صحرا می رفت. نتیجه جبران ناپذیر دیگری که انقلاب سفید و تکنولوژی به بار آورد خشکیدن قنات های ارزشمند و تاریخی ایران بود زیرا، چاه های عمیقی که نزدیک آنها حفر شد، آب های سطحی را نیز مکید. برخی چشمه ها هم خشک شد و بافت آبیاری سنتی به هم خورد. البته سالها بعد از انقلاب شمار زیادی از قنات ها را بسیجیان لایروبی کردند، اما این کار در همه جا ادامه نیافت. روستاییان که از فرهنگ شهرنشینی بهره ای نداشتند به شهرها هجوم بردند و آلونک نشین ها و حلیی آبادها را پدید آوردند و امروز فرزندان شان که در شهرها بیکار

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی